

# بر صدف نگاه فردوسی...

وداد حمیدی شریف

«این مقال تقدیم می‌شود به استاد محمدعلی اسلامی ندوشن که رشته اصلی را برآن او رشته است.»

«اسطوره‌ها آئینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردست‌ها به زمان مامی آورند و افکار بلند و منطق گسترده مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند.»<sup>(۱)</sup>

بابت افتخاری بزرگ است، که فرهنگ ایرانی، در خود، مولوی و حافظ و عطار و فردوسی را جای داده است و افتخاری بزرگتر آن‌که بر پلی بین یونان و روم از جانب غرب و فرهنگ هندوچین از جانب شرق، این سرزمین بیابان‌ها و جنگل‌ها، کوه‌های پربرف و دره‌های سرسبز، غنی از فرهنگی است که در هنر و ادبیات خود به استقلالی طبیعی بر طبیعت تاریخی و جغرافیایی خود دست یافته و به پشتوانه آن، فرهنگ ملی خود را قوام بخشیده و در همیشه تاریخ از اسطوره پُلی به حماسه زده است.

این گذر، گذری رساتر از پُل اول بوده است و همین است که در ایران، تاریخ و فرهنگ چنان در کفه‌های خاص خود جای گرفته‌اند، که در بی‌مهری تاریخ به فرهنگ، مهر و آتشگاه فرهنگ، «مسیح» گونه و «پرومته» وار، صلیب سرنوشت خود را به دوش خود گرفته و هرازگاهی که تاریخ، نیازی در خود احساس کرده، همچون حکمتی دریاوش، منطقی سبز و روینده، فلسفه‌ای بارنده و دامانی پر عشق و سرزنده به یاریش شتافته است، آن هم مشتاقانه.

فردوسی، نقل تمدن و فرهنگ قوم ایرانی

داد و خسر و تراژدی، شامل کرده است.

## «ما و فردوسی»

ما را با فردوسی فاصله‌ای عمیق است، همانگونه که با حافظ و عطار و مولوی و ناصر خسرو هست. و این فواصل را باید ناشی از شرایطی دانست که زندگی را در چشم ما معنی نموده است، بالطبع از مایی که در فکر «ابزار زندگی» هستیم تا جستن راهی برای «معنای زندگی» انتظاری بیش از این نباید داشت، اما این نیش به ما، تلخی آن «نوش» را باعث نمی‌شود که مستی‌مان در ذوق و اندیشه، افتخارمان به آن مُرادان و سربلندی‌مان در تاریخ و فرهنگ به آن سروقدان نباشد.

آری «خرد» در تنهایی حُزن‌انگیز به سر می‌برد و آیا جز با تحمل رنجی‌گران می‌توان بدان دست یافت؟ باید پذیرفت که تنهایی و رنج است که چشمان خفته ما را به روی آن چه که در هاله‌هایی از ابهام جای گرفته‌اند، باز و گشاده می‌کند و «اگر راهی میان فردوسی و مردم امروز ما باشد، باید آن را در نزد خوانندگان ناشناخته بی‌تظاهرش جست.»<sup>(۲)</sup>

همان نقال زورخانه و قهوه‌خانه‌ای که به عشق اسطوره‌های این آب و خاک، روایت عشق بیژن و منیژه می‌کرد، از فریدون و سیاوش و کاووه

است و «حاضرترین فرد در ساحت تاریخ ایران است»<sup>(۲)</sup> که در حک آرایه‌های این پُل به صرف عرض و مال، سوی دیده و جان، قربان کرده است و رنج‌ها کشیده. او خردمندانه به آن‌چه که پیشینیان وی گفته‌اند، نگریسته و زینرواگر او را راوی دوران‌های گذشته به شمار آوریم، بر صدف نگاه او، مرواریدهایی است که هر یک زیب و فر و شکوه و جلال خاص خود را در بیان ویژگی‌های انسانی و اخلاقی از صورت عقل و فرزاندگی گرفته تا عشق و اشراق و شیدایی و حالات «بدی» و «خوبی» طبع آدمی، زشتی و زیبایی جسم و جان،



رباعی از خیام به بخشی دیگر، لیکن غرض از ایفاد توضیحی بر شعر حماسی و شعر تغزلی، تا کیدی بر این نکته است، که اگر در شعر تغزلی، عشق و اشراق، مسیر دسترسی به کمال آزاده گی و سروری و نیک اقبالی و منزل مقصود است؛ در شعر حماسی، این حصول از طریق گذر «زندگی» میسور و ممکن است.

این زندگی است که در شعر حماسی با واقعیات ملموس خود، چه تلخ و چه شیرین، چه جوانمرد و چه ناجوانمرد، چه بد و چه خوب، زشت و یا زیبا جاریست و هیچ گریزی نیز از آن نیست.

در شعر حماسی، عشق و اشراق از برای زندگی روان است و زندگی با عشق و اشراق ساریست.

شعر حماسی، کوششی است واقع گرایانه و از دل خاک و گل و اسطوره و حماسه برآمده، از تن سیاوش و شهباب خون می ریزد، خونی که ناشی از گسردش واقعی تیرها و شمشیرهاست، نوک مژه ایست از نگاه پر غمزه یاری عاشق کُش.

عزیزش افتد.

### توضیحی بر شعر حماسی و شعر تغزلی

ادبیات منظوم ما، اگر در شعر تغزلی، مخاطبی برای خود از نقطه نظر تقابل با صورت های مجرد قائل نیست و خود را در محیطی جدلی با جنسیت، قومیت و موضوعیت تاریخی قرار نمی دهد، به عکس در کاملترین پوش حماسی، یعنی شاهنامه، همه عناصر از بهر خاستگاه یک گفتمان مجرد، غیرانتزاعی و کاملاً جدلی، فراهم است.

پسندیده است تا اصولاً بین رویه های معمول و به کار گرفته شده در ادبیات منظوم، بر موضوعیت جوهره ای و سبک و قالب آن، مقایسه ای صورت نگیرد. چراکه هر سبک و قالب و جوهره، خاص برآورده کردن نیازی از نیازهای روانی و پاسخ دهی به بخشی از سلانق فردی است.

قرائت یک غزل از سعدی به بخشی از ابعاد جسی - عاطفی ما توجه می دهد و خواندن چند

ضحاک می گفته، قطعاً به تجلیل عقل و خرد و دانش و مروت و انصاف و عدل اهتمام می داشته.

استاد اسلامی ندوشن در «روزها» (۴) می گوید که در خیالپوری های دوران کودکی و نوجوانی خود، هنگامی که آینده را مجسم می کرده، خواستار نگارش کتابی سرآمد بوده که در آن بتواند جوابی برای سؤال های انسانی داشته باشد (۵)، بالطبع این از ظرفیت هر آدمی به دور است لیکن تلاش هر انسان فرهیخته ای بر بستر هنر و ادبیات و فلسفه و دانش همین بوده است تا نقبی بدین خواسته زند و استاد نیز در نوشته هایش، خواسته است تا راه به این مقصود منصور برد و از این رو در نگاه خود به فردوسی به جوانب بدی و خوبی طبع انسانی و مرگ و زندگی بسیار ریز شده و با دقت به پردازش آن پرداخته است.

راقم این قلم نیز به این جانب از منتظر او کوشیده ام و صدف نگاه فردوسی را از این وادی، گوهرجویی کرده ام. باشد که مطبوع طبع خوانندگان



# کارتن سازی ملک

سازنده انواع کارتن سه لا و پنج لا با چاپ  
دایکات و لمینت  
پخش در سراسر ایران

اتوبان افسریه ، ۴۵ متری آهنک ، بعد از پل چهارم ، بلوار ابوذر ( به طرف دانشگاه )  
نیش کوچه علامه امینی ، بلاک ۱۷۱  
تلفن : ۳۱۴۵۸۳۹ فاکس : ۳۱۴۴۴۷۷

به هر بام و در مردم شهر بود  
کسی گش ز جنگ آوری بهر بود  
همه در هوای فریدون بُدند  
که از جور ضحاک، پر خون بُدند  
ز دیوارها خشت و از بام سنگ  
بکوی اندرون تیغ و تیر خدنگ  
ببارید چون زاله ز ابر سیاه  
کسی را بُد بر زمین جایگاه  
به شهر اندرون هر که بُرنا بُدند  
چو پیران که در جنگ دانا بُدند  
سوی لشکر آفریدون شدند  
ز نیرنگ ضحاک، بیرون شدند  
خروش برآمد ز آتشکده  
که بر تخت اگر شاه باشد دده  
همه پیر و بُرنش فرمان بریم  
یکایک ز گفتمار او بستگریم  
نخواهیم برگاه ضحاک را  
سر آن ازدها دوش ناپاک را  
سپاهی و شهری، بگردار کوه  
سراسر جنگ اندرون، همگروه  
«حکیم ابوالقاسم فردوسی»

دوش می آمد و رخساره برافروخته بود  
تا کجا باز، دل غمزه ای سوخته بود  
رسم عاشق کُشی و شیوه شهر آشوبی  
جامه بود که برقانت او دوخته بود  
جان عشاق سپند رخ خود می دانست  
و آتش چهره به این کار برافروخته بود  
کفر زلفش ره دین می زد و آن سنگین دل  
در رهش مشعله از چهره برافروخته بود  
گرچه می گفت که زارت بکشم می دیدم

که نهانش نظری با من دلسوخته بود  
.....  
.....  
گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ  
یارب این قلب شناسی زکه آموخته بود

در دو صورت جدالی، که نمونه از شعر حماسی  
و شعر تغزلی آورده شد، ماهیت به حق دو جوهره  
مطرح است که هریک به جای خود رسا و کامل و  
درستند و پسند یکی و طرد دیگری، مطلوب یک  
نگرش اصیل فرهنگی نیست. به واقع هریک،  
تیکها و استانداردهای خاص خود را دارند، در  
شناخت آنها، بحث سلیقه و تمایل مطرح نیست،  
اینجا بحث از یک کلیت فرهنگی با نمادها و  
آرایهها و سمبلهای خاص خود است که ماهیت  
جوهری آن به همه اعصار، همسان و یکسان است.  
در شعر حماسی این لشکر ضحاک است که  
مجهز به اسباب رزم، خون می ریزد و در مقابلش  
باید سپاهی و شهری بگردار چون کوه، از پیر و  
جوان، همگروه و مقاوم، بر علیه بیداد او باشند.  
در شعر تغزلی این لشکر غم است که خون ریز  
است و از بهر تقابل باید از برای برانداختن بنیادش،  
با ساقی «طرح دوستی» در افکند.

به هر دو راهیست که برای انکشاف آن  
رازاها، باید ابزار لازمه شناخت را در اختیار داشت.  
در هر دو دنیایی معنی از زندگی و تاریخ و  
جامعه و فرهنگ وجود دارد، به واقع، هر یک  
مُعرف ذات پُر معنی و وجود دوران حیات خودند.  
شعر حماسی به ذکر مفاهیمی برخاسته از دل  
«واقعیت» می پردازد، واقعیات مورد توجه او،  
دارای جوهره ای هستند که در وجود تمامی انسانها  
به عنوان یک خصلت معنی می دهند، «بدی و

خوبی» و همین جوهره در وجود تمامی جوامع نیز  
به عنوان یک خصلت بار معنایی را برخوردارند.

شعر تغزلی نیز به ذکر مفاهیمی ملهم از  
«حقیقت» می پردازد، حقایقی که در وجود تمامی  
انسانها به عنوان یک خصلت معنی دارند و همین  
جوهره نیز در وجود تمامی جوامع نیز قابل تعریف  
است، عشق و آرزو و کمال جویی اشرافی و عرفانی  
و طریق دلداری و دلدادگی و وصال معشوق. و از  
آن جاکه شاعر و نویسنده و هنرمند، فرزند زمان  
خودند، هر یک از این حماسه سرایان و  
غزل سرایان، چنان به شرح ایام و ذکر فرازها و  
فرودها و بیان عوامل بازدارنده و عناصر  
هستی بخش و تازنده، اهتمام کرده اند که به هر زمان  
مشابه، شعرشان بی توجه به حد و مرز زمان و زبان و  
مکان، همچو رودی خروشان، جاریست و همین  
راز بزرگ جاودانگی شعر تغزلی و حماسی در  
ادبیات منظوم ایران و دیگر کشورهای جهان است.

جهان را چو باران به بایستگی  
روان را چو دانش به شایستگی  
به گوهر به آن روزنگ آورم  
که من پیش شه هدیه جنگ آورم  
گر ایوان من سر به کیوان کشید  
همان زهر سرگم بساید چشید

گرچه از خصایل آدمی، ترجیح به گریز از واقعیت  
تا پذیرش آنست اما باید اذعان داشت که اگر، در  
شعر حماسی، واقعیت با تمامی بد و خویش به  
آغوش گرفته می شود، این ترجیح سببی نیست که  
بگویم شاعر شعر تغزلی، از واقعیات پیرامونی  
گریز نموده و به باده و خمخانه و دیر ما واکرده  
است تا چشمش به چهره هیچ واقعیتی نافتد. بل،  
بهر آن است که این نخله رفتار را، به عنوان سرنخی

تهران  
۱۹۳۷-۱۵۸۷۵  
صندوق پستی برای دریافت نظریات و پیشنهادها:

تاریخ انتشار در آینده نزدیک اعلام می شود.

ایران و بیج

روزنامه ای در عصر انفجار اطلاعات

برخورداری از دانش و نظریه شناخت مرتبط با تمامی زوایای زندگی است.

علوم چون روانشناسی و جامعه‌شناسی، محصول تحلیل فکروانه آدمی بر مناسبات تجربی هستند و انسان با برخوردارگی از این علوم و خمیرمایه‌های شناختی آور آن، قدرت رو به افزونی در تحلیل کنش‌ها و رفتارها و اصلاح برداشت‌ها و استدلال‌های خود، یافته است. (۶)

تسلط امروزین و روزافزون ما بر آثار کلاسیک و تاریخ باستان و تمدن پیشینیان، در ایران، روم و آتن، ناشی از پیشرفت روبه افزون ما در علوم پایه و علوم اجتماعی است.

شاهنامه یک «زندگی» است. در جریان روان آن، انسان‌های بزرگی تربیت شده و با خصوصیات متفاوتی به جسم و به جان، به معنی واقعی کلمه زیسته‌اند.

فریدون فتح زندگی شگفتی دارد، پرورش و رشد و آموزشی در خفا، از او شخصیتی یکدست،

رادعی.

از اینرو شناخت نمادها و آرایه‌ها و رفتارها جهت دستیابی به شخصیت‌ها در شاهنامه، نیازمند، ابزاری دانشی است که بتوان به توسط آن، ویژگی رفتارها (روانشناسی)، شرایط اجتماعی (جامعه‌شناسی)، سوابق پیشینه‌ای و تباری (تاریخ‌نگری)، عشق و دلدادگی (عرفان و اشراق)، خردورزی و آیین‌داری (مذاهب و مباحث دینی‌شناسی) را انکشاف نمود.

### شاهنامه یک زندگی است

شاهنامه جریان عملی یک تاریخ و یک زندگی است. در آن به اهدافی، خون‌ها ریخته می‌شود. سرهایی به سنگ می‌خورد و عشق‌هایی که کمانه کرده و به قلب و دل تیر می‌زند! چه خیانت‌ها که رخ نمی‌دهد و چه فداکاری‌ها و گذشت‌ها که بر سرعه‌ها و پیمان‌ها نمی‌رود و زینروست که شناخت تمامی این مراتب نیازمند

از برای شناخت جامعه هم عصر شاعر به شمار آوریم و با یک بررسی جامعه‌شناختی، هرگونه «رفتار» را تجلی شخصیت دوران شاعر بدانیم و به ارزیابی آن بنشینیم.

### سجایا و خصایل و شکل‌یابی شخصیت در شاهنامه

فردوسی در شاهنامه، بد و خوب را از جوف واقعیت استخراج می‌کند، شخصیت‌ها در جدل با زندگی حالت می‌پذیرند و قوام می‌آورند، هیچ شخصیتی بی تبار و بی تاریخ نیست، نمادهای او، رُخساری طبیعی از خوی و سرشت شخصیت خود هستند، هرآنچه آن‌طور می‌نماید که هست. گناهکار و بیگناه، آن‌گونه که هستند می‌نمایند، حائلی و حجابی بین شخصیت و رفتار نیست. گریزی نه از زندگی است و نه از مردگی و آن چه که از این دو قد می‌نماید، اصالت شخصیت‌ها است و افتخار به این که، همانند که هستند بی هیچ پوششی و

شرکت

محب کیمیا

وارد کننده و توزیع کننده

مواد شیمیایی و تجهیزات آزمایشگاهی

مرک آلمان

تهران

تلفن: ۱۱ و ۸۷۴۵۴۱۰ - ۸۷۶۷۷۵۸

فاکس: ۸۷۶۳۳۹۷

ایران الکترونیک

IRAN ELECTRONIC

وارد کننده و توزیع کننده قطعات الکترونیک

قیمت‌های ویژه، فایبر روکش مسدار

بلندگو، هسته فریت، قطع

قطعات اختصاصی طبق سفارش مشتری

بازرگانی امیری

تهران، خیابان مطهری، بعد از خیابان مفتوح، خیابان مهر داد، شماره ۱۰

تلفن: ۸۸۳۱۹۸۱، ۸۸۳۹۵۱۳

فاکس: ۸۸۳۱۹۸۱، ۸۳۷۶۳۴

منسجم و قوی ساخته است. با آهنگری (کاوه) متحد شده و در این اتحاد عجیب، جان برکف می‌نهد و برضد ضحاک به پای می‌خیزد. (۷)

داستان فریدون در شاهنامه، قصه پرجذبه‌ای است. برخاسته از واقعیاتی تلخ و شیرین. تلخ تا به آن‌جا که از بهر ابقای عدالت، فرزند خود را فدا می‌کند. آن‌جا که «تور»، در قتل برادرش ایرج به سزای عمل خود می‌رسد.

سلم و تور و ایرج فرزندان فریدون‌اند، «تور» به «ایرج» حسد برده، بدی می‌کند و او را به قتل می‌رساند، فریدون، عدل می‌گستراند و با کبیاست و تدبیر، با رفتار فرزند خود روبرو می‌شود، در عین جوانمردی، دادگری برآه ایرج می‌کند.

بسیامد فرستاده‌های شوخ روی سر «تور» بنهاد در پیش روی فریدون کسی بسر منوچهر بر همی آفرین خواست از دادگر

و درباب تحسر آن و انشاء انصاف و عدل از فریدون می‌شویم که:

از یسراکسه پرورده پادشا  
نسباید که باشد، مگر، پارسا  
سخنگوی و روشندل و پاک دین  
به کاری که پیش آیدش، پیش بین  
زبان، راستی را بیاراسته  
خرد خواسته، گنج، ناخواسته

●●●

ایرج، مرد صلح و نیکی است، او با این صفات چهره‌ای بودایی به خود می‌گیرد (۸)، در مقابل برادرش «تور» که قصد جان او کرده، می‌گوید:

پسندی و همداستانی کنی  
که جان داری و جان ستانی کنی  
میانزار موری که دانه کش است  
که جان دارد و جان شیرین خوش است

«تور» به سخنان خردورزانة ایرج بی‌توجه است؛ دست به خون ایرج می‌آلاید.

یکی خستجر از موزه بیرون کشید  
سراپای او چادر خون کشید

●●●

«سیاوش» نیز مزین به صفاتی است که همچون صفات باقر و جلال فریدون و ایرج، از خصائل پسندیده‌اند، پسندیدگی‌ای که به همه دوران جاری است. او نیز فدای «برازندگی» خود می‌شود، رفتار او در خاک بیگانه با متانت و بزرگ‌منشی

قرین است.

تسن سیاوش بر آن خساک گرم  
فکند نقد و شستند از دیده شرم

«کیخسرو» پسر سیاوش، بعد از پیروزی و پایان کین خواهی از ترس گرفتار شدن به بند غرور و همتی، سر به کوه می‌نهد و نابود می‌شود، در داستان کیخسرو، روح تراژدی رخ می‌نماید، رخدادی که با بررسی روایت‌سازانه بر آن، می‌توان آنرا همسنگ بهترین تراژدی‌های تاریخ اسطوره و ادبیات دانست، در این تراژدی می‌نماید که:

«راه زندگی چقدر باریک است.» (۹)

شتیدیم و دیدیم راز جهان  
بد و نیک را آشکار و نهان  
کشاورز باشد و گمر تاجور  
سرانجام بر مرگ باشد گذر

«تناوب تیرگی و روشنایی، استیلاهی مضم، آنگاه غلبه حق و کفر ستمکار، یگی از موضوع‌های اصلی ادبیات باستانی است.

در روایات سامی و اسلامی این اصل با وضوح بسیار بیان شده، قصه فرعون و نمرود دو نمونه برجسته از این اعتقادند و نشان می‌دهند که نبود بین ظلم و عجب و شکوه دنیوی از یکسو و حق و عدالت از سوی دیگر چگونه از دیرباز عمق روح بشریت را به خود مشغول می‌داشته.» (۱۰)

در نگاه شاهنامه، خوبی از عمر خود در راه خدمت به انسانیت و نیکی بگذشته‌اند، جنگ و نبرد آنان برای بزرگ‌تری نشانند دادگری و حق بوده است.

ایرج، سیاوش، کیخسرو و تنها پهلوان تورانی شاهنامه «اغریوت» که در تیک سگالی و خوبی با مردان خوب ایرانی برابری می‌کند، همه جوانی بر این راه می‌نهند. خوبی ایشان در ارج نهادن به نیکی و زیبایی و خیر انسانیّت را بر مصلحت خود مقدم شمرده است.

آنان به زندگی دنیوی از این زاویه نگریسته‌اند که عرض حضور عمرشان هر طول عمری را در نوردند، آنان در مخالفت با «آز» و «جور» و «بیدادگری»، خردمندانه به ستیز برخاسته‌اند و مروارید نگاهشان به زندگی، نه بی‌اعتنایی به آن، بلکه اعتنا و توجه به خوبی‌های آن بوده است. نه به زبونی و خواری به آن دل‌بسته‌اند و نه به ریاضت از آن دل‌کنده‌اند؛ گزینش نگاه آنان، مروارید خرد را از جهان روده است:

خرد برگزین، این جهان خوارکن  
مردان بد شاهنامه در مقابل خوبان، همگی

بر اثر هوا و آرزو دیگران بدی می‌کنند و خود نیز درین بدی گرفتار می‌آیند.

در روایت «اشیل» (۱۱) و «فردوسی» چنان انگشت نشانه‌ای به خصایل بد اشاره رفته است که خد و بعد را در می‌نوردد:

«خشایارشا با همه قدرت و شکوهش، از جانب مردمی شکست می‌خورد که به مراتب از سپاهیان او اندک‌تر و ضعیف‌ترند. «آگاممنون» پادشاه «آخائیان» که شهر، «تروا» را خراب کرده است، مست فیروزی از جنگ باز می‌گردد، لیکن بی‌درنگ بدست همسر خود به قتل می‌رسد، بی آنکه لحظه‌ای فرصت برخوردار از این فتح را یافته باشد.» (۱۲)

مروارید دیده فردوسی، حول صفات پسندیده آدمی است که در مردانگی، آزادگی، وقار و برازندگی، درست پیمانی و نیکنامی و نجابت و شرم و غیرت جلوه می‌کنند. صاحبان این صفات آن قدر پای بندند که جان به راه آن می‌دهند لیک از آن اصول دست بر نمی‌دارند. اگر در زندگی شخصی کامیاب نبوده‌اند، در عوض از لحاظ نوعی و برای مردم منشاء خیر شناخته شده‌اند.» (۱۳)

اکتشاف این فرهنگ غنی، رسالت کانونه‌ای تحقیقاتی، علمی و دانشگاهی ماست، این فرهنگ پیشینه پرجلال و ابهت تاریخ ماست. شناخت آن پیشینه، شناخت ستون‌هایی است که می‌تواند بیناهای تو و رفیع را در مناسبات فکری و ذوقی و هنری بر آن مستقر ساخت.



منابع و پی‌نوشت‌ها:

- ۱- جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تقی‌نفر - نشر آویشن و چشمه چاپ چهارم، صفحه نهم.
- ۲- شماره به معنی برگرفته از «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه».
- ۳- محمدعلی اسلامی ندوشن، نشر آثار، چاپ هفتم.
- ۴- جمله در کمانه، از استاد اسلامی ندوشن، نوشته‌های بی‌سرنوشت، چاپ چهارم، صفحه ۱۰۴، انتشارات آرمین، انتشارات یزد.
- ۵- «روزها»، انتشارات یزدان، دو جلد، سرگذشت.
- ۶- «روزها»، جلد اول، صفحه ۱۷۵، چاپ دوم.
- ۷- شرح به معنی از استاد اسلامی ندوشن، نوشته‌های بی‌سرنوشت.
- ۸- تمثیل از استاد اسلامی ندوشن، نوشته‌های بی‌سرنوشت.
- ۹- تمثیل از استاد اسلامی ندوشن، نوشته‌های بی‌سرنوشت.
- ۱۰- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، دکتر اسلامی ندوشن، چاپ هفتم، نشر آثار، صفحه ۱۳۲-۱۳۱.
- ۱۱- شاعر یونانی (۵۲۵-۴۵۶ قبل از میلاد) او را پدر تراژدی نامیده‌اند، دو تراژدی معروف او «ایرانیان» و «آگاممنون» است.
- ۱۲- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، صفحه ۱۳۳.
- ۱۳- اشاره به معنی از استاد اسلامی ندوشن، نوشته‌های بی‌سرنوشت، ص ۱۰۶-۱۰۵.